

بینش بخشی به ارزش‌ها در قرآن کریم رویکردی نو در بررسی سبک‌های تربیتی قصص قرآنی

محمد مهدی کریم‌خانی / دانشجوی دکتری فقه تربیتی جامعه‌المصطفی العالمیه karimkhani.m@chmail.com

mjzarean@gmail.com

محمدجواد زارعان / استادیار جامعه‌المصطفی العالمیه

دریافت: ۹۳/۹/۴ پذیرش: ۹۴/۶/۲۱

چکیده

شیوه قصه‌گویی را می‌توان یکی از رایج‌ترین شیوه‌های قرآن کریم دانست. کثرت کاربرد این شیوه، ناشی از ویژگی‌هایی همچون ملموس بودن، القای غیرمستقیم ارزش‌ها و نیز ایجاد ارتباط عمیق این شیوه با مخاطب می‌باشد که باعث افزایش میزان تأثیر این شیوه در مخاطب می‌شود. قصه‌های قرآن دارای ویژگی‌ها و اهداف مشخصی هستند که در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار گرفته است. از محورهای مهمی که در قصص قرآنی مورد توجه قرار گرفته، بینش بخشی به ارزش‌هاست. این نوشتار درصدد بررسی «چگونگی بهره‌گیری قرآن از این شیوه، در جهت بینش‌دهی به ارزش‌ها» می‌باشد؛ یعنی قرآن برای ایجاد آگاهی روشن نسبت به مطلوبیت امری و جلب توجه افراد نسبت به ارزشمندی آن، چگونه از قصه بهره برده است؟

مقاله حاضر با شیوه توصیفی - تحلیلی، نحوه بیان و طرح ارزش‌ها در قصه‌های قرآن را مورد مطالعه قرار می‌دهد تا از این رهگذر، بتواند به تقسیم‌بندی جدیدی در زمینه سبک‌های بینش‌دهی قرآن به ارزش‌ها از طریق شیوه قصه‌گویی، دست یابد.

کلیدواژه‌ها: قصه‌گویی، بینش‌دهی، ارزش، قرآن، شیوه، سبک.

مقدمه

شده، اما رویکرد بسیاری از آنها تربیتی نبوده است (ملبویی، ۱۳۷۸؛ نقیب‌زاده، ۱۳۸۵). برخی تحقیقات با نگاه ویژه تربیتی، به این مقوله توجه نموده‌اند، که در این زمینه، می‌توان به کتاب *التربیة بالقصة* (نحلاوی، ۱۴۲۹ق) اشاره نمود. این نوشته با تقسیم‌بندی مراحل بیان قصه به سه مرحله «تمهید»، «عرضه» و «نتیجه‌گیری»، این سه مرحله را در قصه‌های قرآن مورد بررسی قرار داده و از این رهگذر، به نکات اخلاقی - تربیتی متخذ از آیات توجه نموده است. کتاب *قصه و نکات تربیتی آن در قرآن* (مهدوی، ۱۳۸۱) نمونه دیگری است که با هدف دستیابی به ارزش‌های مطرح‌شده در قصص قرآنی نوشته شده است. اما در این دو پژوهش، رویکرد روش‌شناسانه مورد نظر نبوده است. پژوهش‌های دیگری نیز توجه جدی به اهداف یا ویژگی‌های قصص قرآنی داشته‌اند (معارف، ۱۳۸۷؛ سنگری، ۱۳۸۴؛ مرویان، ۱۳۸۴). برخی پژوهش‌ها هم، روش‌های تربیتی را در یکی از داستان‌های قرآن مورد بررسی قرار داده‌اند (مصباح‌الهدی، ۱۳۸۸).

با توجه به آنچه گفته شد، تاکنون تحقیقی با هدف اصطیاد سبک‌های بینش‌بخشی به ارزش‌ها در قصص قرآنی صورت نگرفته است؛ از این رو، پرداختن به این پژوهش ضرورت دارد تا از رهگذر آن، بتوان در فرایند بینش‌دهی به ارزش‌ها بهره برد.

سؤال اصلی پژوهش حاضر، عبارت است از: سبک‌های بینش‌دهی قرآن به ارزش‌ها از طریق شیوه قصه‌گویی چیست؟

سؤالات فرعی نیز عبارتند از: ۱. اثرگذاری کم‌نظیر شیوه قصه‌گویی از کجا ناشی می‌شود؟ ۲. قصه‌های قرآن دارای چه ویژگی‌هایی است؟ ۳. قصص قرآن برای دستیابی به چه اهدافی، بیان شده‌اند؟

داستان‌گویی از شیوه‌های مهم و مؤثری است که در تمامی جوامع برای بیان و انتقال ارزش‌ها از آن استفاده می‌شود؛ چنان‌که برخی گفته‌اند: «عمر قصه و قصه‌گویی به اندازه عمر پیدایش زبان و گویایی انسان است، و زندگی انسان هیچ‌گاه از "قصه" تهی نبوده است» (حسینی ژرفا، ۱۳۷۷، ص ۲۳). قصه، اسباب بصیرت و بینش را فراهم می‌آورد؛ چراکه فرد خودش و مسائل زندگی‌اش را در روایت دیگران ملاحظه و مشاهده کرده و درک بهتری از خود و مشکلش پیدا می‌کند (صاحبی، ۱۳۸۹، ص ۱۲).

قرآن کریم با توجه به تأثیرگذاری فوق‌العاده قصه و تأثیرپذیری انسان در برابر آن، در موارد زیادی از شیوه قصه‌گویی، البته با اهدافی بعضاً متفاوت و در چارچوبی منحصر به فرد، استفاده کرده و به بیان و تذکردهی در خصوص سرگذشت انبیا، اقوام و ملل گذشته پرداخته است؛ چنان‌که برخی گفته‌اند: «حدود یک سوم آیات قرآن درباره رویدادها و داستان‌های امت‌های پیشین است» (مرویان حسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰).

دستیابی به هدف اصلی قرآن که هدایت بشر (بقره: ۱۸۵) است، در گرو ایجاد بینش صحیح به ارزش‌ها می‌باشد. از این رو، قرآن توجه ویژه‌ای به این مهم معطوف داشته است. در قصه‌های قرآن نیز، این امر مورد عنایت بوده است.

بررسی شیوه‌های تربیتی در قرآن، در تعلیم و تربیت اسلامی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا قرآن به عنوان یگانه کتاب آسمانی جاودان، در بین بشر است. در میان این شیوه‌ها، قصه‌گویی به لحاظ کثرت کاربرد آن در قرآن و نیز تأثیر شگفت‌انگیز آن، مورد توجه نوشتار حاضر قرار گرفته است.

درباره قصص قرآن، کتاب‌ها و مقالات فراوانی نوشته

مفهوم‌شناسی

الف. بینش

«بینش» در لغت اسم مصدر از دیدن به معنای بصیرت، قدرت دید، بینایی، بصارت، رؤیت، نظر، نگاه، بینندگی، و درک اشیا آمده است (دهخدا، ۱۳۳۴، ج ۳، ص ۴۵۹۴؛ معین، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۳۵).

شاید نزدیک‌ترین واژه به بینش در زبان عربی واژه «بصیرت» باشد. فرهنگ معین معانی زیر را برای بصیرت ذکر می‌کند: «بینش، بینایی، روشن‌بینی، دانایی، زیرکی، هوشیاری، یقین، حجت روشن، برهان قاطع، قوه قلبی که به نور قدس روشن باشد و با آن قوه شخص حقایق و بواطن اشیا را ببیند» (معین، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۴۶).

مراد از بینش یا بصیرت در روش بینش‌دهی صرف علم و آگاهی نیست؛ هرچند بینش و آگاهی از یک جنسند، اما رابطه تساوی و انطباق میان آنها برقرار نیست. هر بینشی آگاهی است، اما هر آگاهی بینش نیست. بینش نوعی آگاهی عمیق و گسترده است؛ از این رو، آدمی را با واقعیت موردنظر کاملاً درمی‌پیوندد، اما اصل آگاهی ممکن است سطحی و کم‌دامنه و لذا گمراه‌کننده باشد (باقری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۵).

ب. ارزش

«ارزش»، در لغت، اسم مصدر ارزییدن به معنای بهاداشتن و معادل واژه «قیمه» در عربی و «value» در انگلیسی بوده و در اصطلاح، کیفیت یک شیء است که آن را مطلوب، خواستنی، پذیرفتنی و مفید گردانیده، موجب توجه آدمی به آن می‌شود. در مقابل، شیء بی‌ارزش آن است که فاقد وصف ارزشمندی و کیفیت باشد (حسینی، ۱۳۷۹، ص ۱۹). براساس تحلیل عقلی، معنای اصطلاحی ارزش به‌عنوان مفهومی اعتباری، از معقولات ثانیه فلسفی بوده،

از رابطه مطلوبیت میان فعل اختیاری با هدف مطلوبش انتزاع می‌شود (مصباح، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۶۳). مطلوبیت و اختیار، عناصر اساسی موجود در تعریف ارزش می‌باشند؛ براین اساس، مفهوم ارزش شامل همه مصادیقی خواهد شد که به نوعی مطلوب و مقصود آدمی بوده، با فعل اختیاری او کسب می‌شوند.

علوم انسانی بنا بر ضرورت خود به بحث ارزش‌ها پرداخته، هر کدام تعریفی از آن ارائه کرده‌اند. فرهنگ علوم رفتاری در تعریف «ارزش» می‌نویسد: «هر چیزی که به اعتبار اقتصادی، روانی، اجتماعی، اخلاقی یا زیبایی‌شناختی، شایسته و مورد توجه شخص قرار بگیرد؛ یا هدفی اجتماعی که دست‌یافتن به آن مطلوب باشد؛ یا اعتقاداتی که گرایش‌ها و اعمال شخصی را تعیین و هدایت کند» (شعاری‌نژاد، ۱۳۶۴، ص ۲۳۳).

ج. شیوه

«شیوه» در لغت به معنای روش، طرز و طریقه آمده است، ولی در اصطلاح، گاه معنایی متفاوت با آن دارد؛ همان‌گونه که در دائرةالمعارف علوم اجتماعی، روش را به «مجموعه شیوه‌ها و تدابیری که برای شناخت حقیقت و برکناری از لغزش به کار برده می‌شود» تعریف نموده است (ساروخانی، ۱۳۷۰، ص ۴۴۶)؛ که طبق این تعریف، شیوه جزئی‌تر از روش می‌باشد.

موریس دبس، تربیت‌پژوه فرانسوی، معتقد است که در تعلیم و تربیت، روش غیر از شیوه است و برخلاف تصور رایج، نمی‌توان این دو اصطلاح را به جای یکدیگر به کار برد. به اعتقاد او، «روش» راهبردی است که نحوه عمل را ترسیم می‌کند و «شیوه» نمونه‌های رفتاری می‌باشد که عمل و پایبندی به آنها موجب تحقق طرح‌های راهبردی آموزشی (روش‌ها) می‌شود (رفیعی، ۱۳۸۱، ج

باید پرستاران و مادران را وادار کنیم که فقط حکایاتی را که پذیرفته‌ایم برای کودکان نقل کنند و متوجه باشند که پرورشی که روح اطفال به وسیله حکایات حاصل می‌کند به مراتب بیشتر از تربیتی است که جسم آنها به وسیله ورزش پیدا می‌کند» (عطاران، ۱۳۶۸، ص ۱۲۳).

آنچه باعث اثرگذاری بیشتر و ماندگارتر در شیوه قصه می‌شود، سه چیز است:

الف. ایجاد ارتباط و هماهنگی با قهرمان داستان: اولین دلیل تأثیرگذاری کم‌نظیر قصه آن است که افراد با خواندن داستان بین خود و قهرمان داستان یک نوع رابطه ایجاد می‌کنند و خود را به او نزدیک می‌نمایند، به گونه‌ای که از این رابطه احساس امنیت و آرامش می‌کنند. بنابراین، اقدامات و اعمال قهرمان قصه به‌عنوان نکته‌های مورد قبول آنان واقع می‌گردد؛ و این اعمال را شایسته به‌کارگیری در رفتار و حرکات خود تلقی می‌نمایند، حتی به‌کارگیری این اعمال را نوعی ویژگی و افتخار برای خود می‌دانند. همراهی با قهرمان قصه، باعث می‌شود که صفات و ارزش‌های وی با روح و جان افراد آمیخته شود. پس نکته مهم در تأثیرگذاری قصه، شکل‌گیری نوعی ارتباط و هماهنگی بین خواننده یا شنونده با قهرمان یا شخصیت اصلی قصه است.

محمد قطب در این باره می‌گوید: خواننده و شنونده داستان نمی‌تواند یک حالت منفی نسبت به قهرمانان و رویدادهای داستان از خود بروز دهد و در این میان، خود را کاملاً ننگه دارد؛ بلکه (آگاهانه یا ناخودآگاه) خود را در نمایشگاه حوادث جا می‌زند و در ذهن، خود را همراه با بازیگران در همه جا می‌بیند، و میان خود و قهرمانان داستان هماهنگی ایجاد می‌کند (همان).

ب. قابلیت حسی و تجربی بودن شیوه قصه‌گویی: دومین دلیل تأثیرگذاری کم‌نظیر شیوه قصه، جنبه حسی و تجربی

۳، ص ۲۶۷). با توجه به آنچه گفته شد، ما در این پژوهش شیوه را جزئی‌تر از روش به کار می‌بریم. از این رو، قصه‌گویی را به‌عنوان شیوه‌ای از شیوه‌های روش بینش‌دهی لحاظ می‌کنیم.

د. قصه

«قصه» از ماده «ق ص ص» است. کلمه «قص» در لغت به معنای دنباله جای پا را گرفتن و رفتن است، و جمله «قصص اثره» به معنای «رد پای او را دنبال کردم» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۷۱). *لسان‌العرب* معنای «خبر» را برای «قصه» ذکر می‌کند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۷۴).

این واژه در قرآن به معنای خود اثر هم به کار رفته است؛ مانند آیه «فَارْتَدُّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا» (کهف: ۶۴). نیز «قصص» به معنای اخبار تتبع شده آمده است؛ مانند آیه ۶۲ «آل عمران»: «لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق). البته واژه «قصه» به طور خاص در قرآن به کار نرفته است، هرچند دیگر اشتقاقات آن به همان معنای گفته شده است. قصه‌گویی قرآن، با معنای لغوی آن پیوند دارد و دقیقاً به معنای پی‌جویی وقایع رخ داده در گذشته است.

تأثیر نافذ قصه

در میان اقوام و فرهنگ‌های گوناگون، هیچ قالب بیانی به قدر قصه نافذ و مؤثر نبوده است (حسینی ژرفا، ۱۳۷۷، ص ۲۳). تأثیر قصه به قدری است که برخی تعبیر «سحرانگیز» از آن کرده و گفته‌اند: «این تأثیر سحرانگیز داستان هرچه از گذشته با بشر پیش آمده، همیشه همراه با زندگانی او بر روی زمین سیر می‌کرده و نیز هرگز از بین نمی‌رود» (قطب، ۱۳۷۵، ص ۲۱۰). افلاطون نیز به نقش مؤثر داستان‌ها در تربیت کودک اشاره کرده، می‌گوید: «پس

سوره‌های دیگر نقل می‌گردد (معارف، ۱۳۷۸، ص ۱۴۹) و گاه ممکن است داستانی در چند سوره به بیان‌های متفاوت بیان شود. این سبک بیان داستانی به این دلیل است که در قرآن اصالت با پیام داستان می‌باشد نه قالب داستانی (ملبویی، ۱۳۷۸، ص ۲۶).

۴. **بیان قانونمندی‌ها:** قرآن کریم داستان‌های جزئی و شخصی را به‌عنوان آینه‌ای برای انعکاس حقایق مطرح می‌کند، و به این نکته بینش می‌دهد که عنایت یا عذاب خداوند اختصاص به افراد داستان ندارد، بلکه قانون کلی الهی است (فرقانی، ۱۳۸۷، ص ۵۱). برای نمونه، پس از بیان استغاثه حضرت یونس و اجابت وی، می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (انبیاء: ۸۸)؛ و اینچنین مؤمنان را نجات می‌دهیم. همچنین در سوره «صافات» بعد از بیان چهار نمونه از حکایات پیامبران الهی و نجات و اجابت آنها، هر بار می‌فرماید: «إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (ص: ۸۰، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۱)؛ ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

۵. **پرهیز از بدآموزی:** برخی از داستان‌های بشری با اینکه حاوی مطالب سودمندی هستند، به گونه‌ای نقل می‌شوند که جنبه بدآموزی دارند. ولی قرآن داستان‌ها را طوری بیان می‌کند که هیچ‌گونه اثر بدآموزی در آن وجود ندارد (فرقانی، ۱۳۸۷، ص ۵۲). داستان‌های قرآن، از جنایت‌ها، عشق‌ها، خیانت‌ها و رخداد‌های غیراخلاقی و ضدارزشی سخن دارد، اما سعی می‌کند به این مسائل با اشاره و نماد نزدیک شود، نه با ارائه جزئیات به گونه‌ای توصیفی و تصویری (سنگری، ۱۳۸۴، ص ۸). مثلاً، نحوه بیان ماجرای عشق زلیخا به یوسف، به گونه‌ای است که کوچک‌ترین انحرافی ایجاد نمی‌کند.

۶. **گزینشی و اجمالی:** قرآن در بیشتر موارد از بیان کامل داستان خودداری کرده و فقط به بیان گوشه‌ای از آن، که در راستای هدف خویش بوده، اکتفا نموده است. قرآن کریم

بودن این شیوه است. انسان پیش از آنکه عقلی باشد، حسی است و بیش از آنکه در مسائل فکری غور کند، در مسائل حسی غوطه‌ور است. از همین روی، برای تفهیم بهتر استدلال‌های عقلی، از مثال‌های حسی استمداد می‌شود؛ و قصه به لحاظ حسی بودن آن، نافذتر است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۰۶).

ج. **القای غیرمستقیم ارزش‌ها:** نکته دیگری که بر تأثیرگذاری قصه می‌افزاید، هدایت و القای غیرمستقیم این شیوه است؛ در این شیوه، به جای امر و نهی یا موعظه مستقیم، فرد به صورت پنهان و غیرمستقیم به ارزش‌های موردنظر قصه‌گو دعوت می‌شود و همین باعث ماندگاری اثر این شیوه می‌شود (امینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۰۹).

ویژگی‌های قصه‌های قرآنی

در ذیل، به برخی از ویژگی‌های قصه‌های قرآنی اشاره می‌شود:

۱. **هدفدار بودن:** قرآن به منظور انتقال پیام‌ها و ارائه مفهوم‌هایی، از قصه استفاده کرده است و در واقع، قرآن قصه را در خدمت اهداف دینی و ترویج معارف حق قرار داده است (مرویان حسینی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۱). در بحث بعدی به اهداف قصه‌های قرآنی و آیات آن، اشاره خواهد شد.

۲. **واقعی بودن:** قصه‌های قرآنی به تصریح قرآن، همگی ریشه در حقیقت و واقعیت دارد؛ چنان‌که پس از ذکر داستان حضرت یوسف می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى» (یوسف: ۱۱۱)؛ هر آینه در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی بوده است. این - قرآن - سخنی نیست که به دروغ بافته شده باشد.

۳. **پراکندگی و تکرار در داستان:** داستان‌های قرآن به صورت قطعه‌قطعه و پراکنده در سراسر قرآن پخش است. گاه بخشی از یک داستان در یک سوره و بخش دیگر در

قرآنی، این است که فرد با مطالعه سرگذشت انسان‌های پیشین، می‌تواند به ارزیابی عملکرد گذشتگان بپردازد؛ آنگاه خود را به جای یکی از آنان قرار دهد و سرنوشت محتوم خود را پیش‌بینی کند؛ زیرا سیر حوادث و تحولات در جوامع انسانی، معمولاً روند واحدی دارد (معارف، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶). قرآن کریم پس از ذکر جریان بلعم باعورا خطاب به رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ﴿فَأَقْصُصْ الْقُصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۶).

۳. **تثبیت و دلگرمی پیامبر اکرم ﷺ و مؤمنان:** از اهداف دیگر بیان داستان‌ها در قرآن، استوار نمودن قلب پیامبر ﷺ است. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ (هود: ۱۲۰) و هریک از سرگذشت‌های پیامبران [خود] را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم.

با توجه به اینکه کارشکنی‌ها و دشمنی‌های مخالفان درباره پیامبر و مؤمنان بسیار زیاد بود، خداوند داستان‌های انبیا و مشکلات کار آنها و مقاومت‌هایشان را در برابر اقوام لجوج و پیروزی آنها را یکی پس از دیگری شرح می‌دهد، تا روح و دل پیامبر و همچنین مؤمنانی که دوشادوش او در این پیکار بزرگ شرکت دارند، هر روز قوی‌تر از روز قبل باشد (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۸۴).

۴. **بیان سنت‌های الهی:** یکی دیگر از اهداف داستان‌های قرآن، بیان سنت‌های الهی است. «مراد از سنت‌های الهی، قوانین تکوینی و ثابت الهی است که در هر جامعه و در هر زمانی قابل اجرا می‌باشد» (امرای و کریمی، ۱۳۹۱، ص ۲۲). بیان موارد و مصادیق یک سنت و قانون به مراتب بهتر و ملموس‌تر از بیان خود سنت است (مهدوی، ۱۳۸۱، ص ۸۷). برای نمونه، یکی از سنت‌های ثابت الهی

در هیچ موردی به بیان تمام جزئیات، مانند نام افراد و مکان‌ها و... نپرداخته است.

۷. **جذابیت و زیبایی:** در قرآن کریم شیوه پرداخت داستان، معرفی شخصیت‌ها، لحن و سبک بیان حادثه‌ها، جدال‌ها و فضای کلی داستان، پرجاذبه و پرکشش، اما به دور از آفرینش کشمکش‌های عصبی و هیجانی است (همان).

اهداف قصه‌های قرآنی

بیان داستان در قرآن برای سرگرمی و گذراندن اوقات فراغت نیست، بلکه تمامی داستان‌های قرآنی هدفمند و در راستای رسالت اصلی قرآن است. مهم‌ترین اهدافی که با استفاده از آیات قرآن، می‌توان برای قصه‌های قرآن برشمرد، عبارت است از:

۱. **عبرت‌دهی:** مهم‌ترین هدف از بیان داستان‌های پیشینیان، عبرت‌دهی آیندگان می‌باشد؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (یوسف: ۱۱۱). «عبرت» حالتی است که در آن معرفت ظاهری و محسوس، سبب درک معرفت باطنی و غیرمحسوس می‌گردد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، واژه عبر). بنابراین، وقتی عبرت‌گیری حاصل می‌شود که انسان باشنیدن داستان‌های پیشینیان، از یک سو، عوامل سقوط و گمراهی آنها را بررسی و شناسایی کند؛ و از سوی دیگر، مراقب خویش باشد تا گرفتار این عوامل نشود. قرآن در بیشتر موارد پس از ذکر سرگذشت و ماجرای پیشینیان، ذهن انسان را متوجه عبرت و هدایتی می‌کند که از تأمل در آن سرگذشت به دست می‌آید. برای نمونه، در سوره «شعراء» سرگذشت بیش از ده قوم از اقوام و ملل گذشته ذکر شده و در پایان سرنوشت هر کدام آمده است: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء: ۱۰۳).

۲. **حصول ارزیابی و تفکر:** یکی دیگر از اهداف قصه‌های

نمود، صبر است. حضرت ایوب پیامبری است که مبتلا به سختی‌های فراوانی شد. قرآن کریم از زبان خود وی به این سختی‌ها اشاره می‌کند: ﴿وَأذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾ (ص: ۴۱)؛ و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت: پروردگارا!) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.

در این آیه به مصادیق این رنج و عذاب اشاره‌ای نشده است، ولی روایات و تفاسیر، این رنج و عذاب را مواردی همچون بیماری، از دست دادن فرزندان و اموال و نیز زخم زبان‌های مردم بیان کرده‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۳۲۴). سپس در قرآن بیان می‌دارد که خداوند ندای وی را اجابت نموده و نعمت‌های سلب‌شده را دوباره به وی بازگرداند. در نهایت، قرآن در مقام تمجید از وی چنین یاد می‌کند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ﴾ (ص: ۴۴)؛ ما او را شکویا یافتیم، نیک بنده‌ای بود.

بنابراین، قرآن برای مدح وی، خصوصیت صابر بودن او را برجسته می‌کند و از این طریق به اهمیت ارزش صبر، بینش می‌دهد.

رجوع و توبه زیاد به سوی خدا: از ارزش‌های دیگری که با این سبک بینش‌دهی شده است، بازگشت و توبه زیاد به سوی خداست، که با وصف «أواب» از آن یاد شده است. قرآن هم در داستان ایوب و هم در داستان سلیمان، هنگامی که از آنها تمجید می‌کند، این وصف را در آنها برجسته نشان می‌دهد و می‌فرماید: ﴿نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص: ۳۰ و ۴۴). همچنین در ابتدای داستان حضرت داود نیز می‌فرماید: ﴿وَأذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص: ۱۷).

۲. بیان آثار و فواید ارزش‌ها

یکی دیگر از سبک‌های قرآن برای بینش‌دهی به ارزش‌ها

در اقوام مختلف، هلاکت آنها به خاطر ستمکاری‌شان است، اما این هلاکت به صورت فوری نیست؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ لِمَا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا﴾ (کهف: ۵۹). علامه طباطبائی در ذیل آیه می‌فرماید: «آیه در این مقام است که بفهماند تأخیر هلاکت کفار و مهلت دادن از خدای تعالی کار نوظهوری نیست، بلکه سنت الهی ما در امم گذشته نیز همین بوده که وقتی ظلم را از حد می‌گذرانند هلاکشان می‌کردیم، و برای هلاکشان موعدی قرار می‌دادیم» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۴۶۵).

سبک‌های بینش بخشی به ارزش‌ها در قصص قرآن

قرآن کریم کتابی است که برای هدایت انسان‌ها نازل شده است. از این رو، در تمامی داستان‌های آن، برای هدایت بندگان، بینش‌هایی نسبت به ارزش‌های مختلف ارائه شده است. بینش‌دهی به ارزش‌ها به معنای ایجاد آگاهی روشن نسبت به مطلوبیت امری و جلب توجه افراد نسبت به ارزشمندی آن می‌باشد. این بینش بخشی با سبک‌های مختلفی در قرآن ارائه شده است که در قالب عناوین زیر، می‌توان آنها را برشمرد:

۱. برجسته‌سازی ارزش با ستایش از فرد متخلق به

آن

یکی از سبک‌های قرآن در بینش‌دهی با شیوه بیان قصه، برجسته نمودن یک ارزش، در فردی است که مورد مدح قرار می‌گیرد که این امر دلالت بر اهمیت ویژه آن ارزش، در نزد گوینده دارد. در ذیل، به برخی از ارزش‌هایی که در قالب این سبک، در قصه‌های قرآن به آنها بینش داده شده است اشاره می‌شود:

صبر: اولین ارزشی را که می‌توان برای این سبک ذکر

وعده الهی اعتماد و اطمینان داشته باشد، پایان خوشی برای وی خواهد بود؛ و چنین کسی دچار نگرانی و ناراحتی نخواهد شد. در ادامه داستان نیز در آیات بعد، تحقق وعده دوم را بیان می‌دارد که رسالت و نبوت را به وی عطا نمود و با بیان تحقق آن، بینش ایجاد شده در مخاطب را تقویت می‌کند.

داستان دیگری که تحقق وعده الهی را به عنوان اثر اعتماد به خدا بیان می‌کند، داستان اصحاب کهف است که با ایمان به وعده الهی به غار پناه برده و از شر دشمنان نجات یافتند (ر.ک: کهف: ۹-۲۱). این داستان هم در قالب این سبک، توجه مخاطب را به ارزشمندی اعتماد به خدا معطوف می‌دارد.

در برخی آیات، به آثار دیگر توکل همچون نیرومندی و نهراسیدن از دشمن اشاره می‌نماید. مثلاً، در داستان حضرت نوح می‌فرماید: ﴿وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَان كَبَّرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ﴾ (یونس: ۷۱)؛ و حکایت نوح را بر اینان باز خوان که به امتش گفت: ای قوم! اگر مقام رسالت و اندرز من به آیات خدا بر شما گران می‌آید، من تنها به خدا توکل کردم، شما هم به اتفاق بتان و خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری (بر آزار من) دارید انجام دهید تا امر بر شما پوشیده نباشد و درباره من هر مکر و اندیشه دارید به کار برید و مهلتم ندهید.

در این آیه، به خوبی نمایان است که اگر تکیه انسان بر خداوند متعال باشد از هیچ تهدیدی هراس نخواهد داشت. ذکر شجاعت به عنوان اثر مهم توکل بر خدا، سبب ایجاد بصیرت نسبت به جایگاه و اهمیت این ارزش اخلاقی می‌شود.

دعوت مردم به تبعیت از انبیا: در سوره «یس» به داستان

در قصه‌ها، بیان آثار و فواید آن ارزش است؛ زیرا با تبیین آثار و نتایج یک ارزش، بصیرت افراد نسبت به ارزشمندی و مطلوبیت آن، تقویت می‌شود. به نمونه‌هایی از این سبک در ارزش‌های مختلف، اشاره می‌شود:

توکل و اعتماد به وعده الهی: یکی از ارزش‌هایی که قرآن با بیان نتایج نیکوی آن در قصه‌ها، نسبت به آن بینش‌دهی کرده است، توکل می‌باشد. داستان اعتماد مادر موسی به وعده الهی از همین قبیل است. فرعون مصر، پسران بنی‌اسرائیل را می‌کشت. به همین دلیل، مادر حضرت موسی پس از تولد ایشان، بر وی بیمناک بود. خداوند به وی چنین الهام فرمود: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (قصص: ۷)؛ و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده، همین که بر جان او بیمناک شدی، او را به دریا بینداز و مترس و غمگین مباش که ما وی را به تو برگردانیده و او را از رسولان قرار می‌دهیم. مادر حضرت موسی نیز به وعده الهی اعتماد نموده و او را در دریا انداخت. ثمره چنین اعتمادی این شد که خداوند با قرار دادن محبت موسی در دل همسر فرعون، جان وی را حفظ نمود و دشمنان موسی را محافظان و سرپرستان وی در قصر فرعون قرار داد. و چنین مقدر فرمود که موسی پستان هیچ دایه‌ای را به دهان نگیرد و سرانجام به آغوش مادر باز گردد (برگرفته از قصص: ۹-۱۳). این امر، تحقق اولین وعده الهی بود؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لِنُعَلِّمَ أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا﴾ (قصص: ۱۳)؛ پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشم وی روشن گردد و اندوه نخورد و بداند که وعده خدا راست است.

این داستان، در مخاطبان خویش این بینش را ایجاد می‌کند که وعده الهی تخلف‌ناپذیر بوده و کسی که به

۱۴۳ و ۱۴۴)؛ و اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند. یعنی تسبیح‌گویی وی عامل رهایی و نجات او شد. بنابراین، قرآن با بیان یکی از آثار مهم ارزش تسبیح‌گویی به اهمیت و مطلوبیت آن، بینش می‌دهد.

۳. بیان عاقبت ناگوار بی‌توجهی به ارزش‌ها

یکی دیگر از سبک‌هایی که قرآن در بینش‌دهی به ارزش‌ها در قصه‌ها از آن بهره برده است، بیان فرجام تلخ کسانی است که نسبت به آن ارزش بی‌توجه بودند. در ذیل، به چند نمونه از ارزش‌هایی که با این سبک به مطلوبیت آنها بینش‌دهی شده است، اشاره می‌شود:

عبودیت و بندگی خدا: در قصه‌های قرآن، به احوال اقوام و اشخاص بسیاری اشاره شده است که به خاطر بندگی نکردن در برابر خداوند، گرفتار عقوبت دنیوی و اخروی شدند؛ و قرآن کریم از این طریق، به ارزشمندی این ویژگی بصیرت می‌بخشد.

یکی از این نمونه‌ها، فرعون است که به جای بندگی، ادعای ربوبیت کرد: ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ (نازعات: ۲۴). و قرآن نتیجه کار او را چنین بیان می‌کند: ﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَالْأُولَى﴾ (نازعات: ۲۵)؛ در نتیجه این بلندپروازی، خدای تعالی او را به عذاب دنیا و آخرت بگرفت.

نمونه دیگر در تمرّد و نافرمانی، ابلیس است که فرمان الهی را اطاعت نکرد و بر آدم سجده ننمود: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ (حجر: ۳۰ و ۳۱) و نتیجه این نافرمانی چنین شد: ﴿قَالَ فَأَخْرَجْ مِنْهَا فإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ (حجر: ۳۴ و ۳۵)؛ خداوند فرمود: از صف آنها [فرشتگان] بیرون رو، که رانده شده‌ای (از درگاه ما!) و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

مردی اشاره شده است که وقتی مردم، دعوت انبیا را تکذیب نموده و می‌خواستند آنها را بکشند، این شخص با شتاب به سوی مردم آمد و آنها را به تبعیت از پیامبران دعوت نمود (یس: ۲۰ و ۲۱). قرآن نتیجه کار او را چنین بیان می‌کند: ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ (یس: ۲۶ و ۲۷)؛ (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان قرار داده است! بنابراین، قرآن با بیان اثر عمل وی، به ارزشمندی کار وی بینش می‌دهد.

ایمان: در بسیاری از داستان‌های قرآن، با بیان نجات ایمان‌آوردگان به خدا، بر ارزشمندی ایمان و اهمیت آن، بینش می‌دهد. برای نمونه، درباره قوم هود می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾ (هود: ۵۸)؛ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم و آنها را از عذاب شدید، رهایی بخشیدیم. و همچنین درباره قوم صالح می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴾ (هود: ۶۶)؛ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوایی آن روز، رهایی بخشیدیم؛ چراکه پروردگارت قوی و شکست‌ناپذیر است.

تسبیح‌گویی: از ارزش‌های دیگری که قرآن با بیان اثر آن، به جایگاه آن بینش می‌دهد، تسبیح‌گویی است. هنگامی که یونس عليه السلام گرفتار شکم ماهی شد، قرآن عامل نجات بخش وی را چنین بیان می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (صافات:

توکل و اعتماد به وعده الهی: قرآن در مواردی به سرنوشت شوم کسانی اشاره می‌کند که به خاطر اعتماد نداشتن به وعده الهی و توکل نکردن به او، گرفتار آن شدند. و با این امر، توجه افراد را به جایگاه این ارزش جلب می‌نماید.

یکی از این نمونه‌ها، داستان خودداری قوم حضرت موسی علیه السلام، از ورود به سرزمین مقدس فلسطین است. خداوند متعال پس از اینکه آنها را از شر فرعون نجات داد و نعمت‌های گوناگونی به آنان ارزانی داشت، به آنها دستور داد وارد سرزمین فلسطین شوند. آنان با دیدن معجزات گوناگون، به جای اطاعت چنین گفتند: ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾ (مائده: ۲۲)؛ گفتند: ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیتی (نیرومند و) ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی‌شویم تا آنها از آن خارج شوند؛ اگر آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد.

این مطلب نشان می‌دهد که آنان به وعده الهی اعتماد ندارند. به همین دلیل، دو نفر از افراد خدا ترسی که در بین آنان بودند چنین به آنان گوشزد کردند: ﴿ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُمُ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (مائده: ۲۳)؛ شما وارد دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد. و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!

ولی این نصیحت خیرخواهانه نیز در آنان مؤثر نیفتاد و آخرین پاسخ آنان، این بود: ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ (مائده: ۲۴)؛ گفتند: ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم.

قرآن کریم سرانجام چنین افرادی را که به جای توکل بر خدا و اعتماد به وعده وی، از قدرت ظاهری دشمن

هراسان هستند، چنین بیان می‌دارد: ﴿قَالَ فَإِنهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (مائده: ۲۵)؛ خداوند (به موسی) فرمود: «این سرزمین (مقدس)، تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود و درباره (سرنوشت) این جمعیت گنهکار، غمگین مباش.

بنابراین، در این داستان به روشنی بر این امر بینش می‌دهد که عاقبت کسانی که اعتماد به خدا و وعده‌های وی ندارند، جز ذلت و بدبختی نخواهد بود.

صبر: ارزش دیگری که قرآن با این سبک در داستان‌ها، به آن بینش‌دهی نموده است، صبر می‌باشد. نمونه مناسب برای این ارزش، داستان حضرت یونس می‌باشد. ایشان مدتی قوم خویش را به سوی خداوند دعوت کرد، ولی آنها ایمان نیاوردند؛ سپس بدون اینکه اذنی از سوی خداوند داشته باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۹۷؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۴۴۵) قوم خود را ترک کرد و فکر نمی‌کرد خداوند بر او تنگ بگیرد تا اینکه خداوند او را گرفتار شکم ماهی نمود (انبیاء: ۸۷).

این داستان نشان می‌دهد که حضرت یونس باید در راه دعوت قوم خویش صبر و استقامت می‌نمود، تا زمانی که از طرف خداوند به او اجازه داده شود آنها را رها کند. اما او بر این امر صبر نکرد و نتیجه آن، گرفتاری در شکم ماهی بود که با انابه به سوی خدا نجات یافت. بنابراین، قرآن با توجه دادن به عواقب کم‌صبری، به نقش مهم ارزش «صبر» بصیرت می‌دهد.

اعطای حق فقر: از موارد دیگری که قرآن عواقب بی‌توجهی به ارزشی را بیان می‌کند، داستان صاحبان باغ است. ماجرا چنین بود که این باغ در اختیار پیرمردی مؤمن قرار داشت؛ او به قدر نیاز از آن برمی‌گرفت، و بقیه

برای نمونه، می‌توان به داستان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام در داستان اجرای فرمان ذبح اسماعیل، اشاره کرد. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ (صافات: ۱۰۲)؛ همین که (اسماعیل) به حد کار کردن رسید، (ابراهیم) به او گفت: پسر من! در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم، نظرت در این باره چیست؟ گفت: پدرجان! آنچه مأمور شده‌ای انجام ده که به زودی ان‌شاء الله مرا از صابران خواهی یافت.

در این داستان، مصداق برجسته‌ای از بندگی دو پیامبر الهی را نشان می‌دهد، که رابطه عاطفی پدر و فرزند، نتوانست مانع از اتخاذ تصمیم نسبت به اجرای فرمان الهی شود. اوج این داستان، مرحله اجرای فرمان ذبح است که نهایت سرسپردگی بنده را در برابر خالق و مولای خویش مجسم می‌نماید. ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ (صافات: ۱۰۲)؛ پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند و او را (برای کشتن) به روی در افکند.

بنابراین، این داستان بر مطلوبیت تسلیم و اطاعت محض در برابر یگانه مولای حقیقی، بصیرت بخشیده و با معرفی الگوی تمام‌عیار بندگی، حقیقت و چیستی این ارزش را در برابر دیدگان همه، مجسم می‌سازد.

استقامت و پایداری: قرآن کریم مدت زمانی را که حضرت نوح علیه‌السلام در بین قوم خویش بود و آنها را به سوی خداوند دعوت می‌نمود، نهصد و پنجاه سال بیان می‌کند (عنکبوت: ۱۴). بیان این مدت زمان از طرف خداوند، نشانگر طولانی بودن مدت زمان دعوت و استقامت کم‌نظیر حضرت نوح در راه دعوت و هدایت مردم است. علاوه بر این، قرآن برای برجسته‌سازی این پایداری و صبر، از قول ایشان چنین نقل می‌کند: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي

را به مستحقان و نیازمندان می‌داد، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید، فرزندانم گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم؛ چراکه عیال و فرزندان ما بسیارند، و ما نمی‌توانیم مانند پدرمان عمل کنیم. قرآن تصمیم آنها را چنین بیان می‌کند: ﴿إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ﴾ (قلم: ۱۷ و ۱۸)؛ هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه‌های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند، و هیچ از آن استثنا نکنند؛ یعنی برای مستمندان چیزی فرو نگذارند (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۴، ص ۳۹۵). اما عاقبت کار آنان چنین شد: ﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ﴾ (قلم: ۱۹ و ۲۰)؛ اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد؛ درحالی‌که همه در خواب بودند و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد.

بنابراین، در این داستان با بیان عاقبت ناخوشایند کسانی که اعطای حق فقرا را امری پست و بی‌اهمیت تلقی کردند، به مطلوبیت و اهمیت این صفت، بصیرت می‌دهد.

۴. تجسم عینی ارزش‌ها (معرفی الگوی تمام‌نمایی

ارزش)

یکی دیگر از سبک‌های بینش‌دهی قرآن در داستان‌ها، تصویر عینی ارزش‌هاست. در این سبک، با بیان داستانی که در آن، فردی الگوی تمام‌نما و مجسمه عینی یک ارزش می‌باشد، نسبت به مطلوبیت آن ویژگی، بصیرت ایجاد می‌کند. برخی از ارزش‌هایی که با این سبک بینش‌دهی شده‌اند، عبارتند از:

عبودیت و بندگی خدا: در برخی از قصه‌های قرآن، جهت بینش‌دهی به این ارزش، مصداقی را به تصویر می‌کشد، که اوج بندگی در آن نمایان بوده و در واقع، می‌توان شخصیت داستان را تجسم عینی آن ارزش، قلمداد نمود.

کامجویی به وی دادند، او چنین با خدای خود سخن گفت: ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ (یوسف: ۳۳)؛ پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینان مرا به سوی آن می‌خوانند.

بنابراین، قرآن کریم با تشریح موقعیت خاص حضرت یوسف - که با وجود فراهم بودن تمامی زمینه‌های گناه، وی پاک‌دامنی را برگزید و سختی زندان را پسندیده‌تر از آلودگی به گناه دانست - نمونه‌ای کامل از عفت و پاک‌دامنی را به تصویر می‌کشد؛ و از این طریق، بر اهمیت این ارزش بصیرت می‌دهد.

۵. عنوان نمودن صفتی ارزشمند در مقام تعبیر از

«صالحین»

در آیات متعددی از قرآن برای معرفی انسان‌های شایسته، به جای بیان نام ایشان، عنوان یک وصف ارزشی را درباره آنها به کار می‌برد؛ و با این سبک، به آن ارزش بینش می‌دهد. برای نمونه، به برخی از ارزش‌ها اشاره می‌شود: عبودیت: هنگامی که حضرت موسی و رفیقش با حضرت خضر مواجه شدند، قرآن به جای نام وی، وصف «عبد» را در مورد وی به کار می‌برد و می‌فرماید: ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِينَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (کهف: ۶۵)؛ و بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که به او از نزد خود بخشایشی داده و او را از پیش خویش دانشی آموخته بودیم. تعبیر «عبد» نشان می‌دهد که برترین افتخار یک انسان آن است که بنده راستین خدا باشد و این مقام عبودیت است که انسان را مشمول رحمت الهی می‌سازد، و دریچه‌های علوم را به قلبش می‌گشاید (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۷۸).

نمونه دیگر، در معرفی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ

دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا﴾ (نوح: ۹۵)؛ (نوح) گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود! و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند! سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم.

این آیات به خوبی نشان می‌دهد که حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام با وجود اینکه قومش بر مخالفت وی اصرار داشتند و در برابر دعوت وی، تکبر می‌ورزیدند، همچنان در راه دعوت به حق، استقامت می‌ورزید و با صدای بلند و به صورت آشکار و نهان به این کار ادامه می‌داد. بنابراین، قرآن با بیان احوالات وی، نمونه‌ای عینی از استقامت در راه خدا را به تصویر می‌کشد و از این طریق، بر مطلوبیت این ارزش، بینش می‌بخشد.

عفت و پاکدامنی: از ارزش‌های دیگری که می‌توان برای آن، نمونه عینی و کامل در داستان‌های قرآن یافت، عفت و پاک‌دامنی است؛ تجسم عینی این ارزش را باید حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام دانست. ایشان در سن جوانی و با وجود اینکه همسر عزیز مصر تمامی درها را بست و خود را برای وی مهیا نمود، از صحنه گناه به طرف درب بسته فرار نمود و عفت خود را به نمایش گذاشت (یوسف: ۲۳-۲۵). و همچنین در مجلسی که زنان اشراف از دیدن زیبایی وی، دست‌های خویش بریدند و به همراه زلیخا پیشنهاد

را با توصیف به ارزش‌ها، معرفی می‌کند و از این طریق بر مطلوبیت آن ارزش‌ها بینش می‌بخشد، داستان طالوت است. در این داستان، عده‌ای که بر نیاشامیدن آب صبر نکردند، هنگام مواجهه با دشمنان گفتند: ﴿لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾ (بقره: ۲۴۹)؛ امروز ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم. اما عده‌اندکی که در آزمایش آشامیدن آب، سربلند بیرون آمده بودند، چنین گفتند: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره: ۲۴۹)؛ چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند و خداوند، با صابران است. قرآن کریم از این عده‌اندکی که در امتحان الهی پیروز شده بودند با چنین وصفی یاد می‌کند: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّهْيَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِالْأَيْمَانِ﴾ (بقره: ۲۴۹)؛ یعنی کسانی که اطمینان به لقاء الهی داشتند. بنابراین، قرآن با توصیف این افراد شایسته به چنین ارزشی، بر اهمیت و مطلوبیت آن بصیرت می‌دهد.

۶. اقرار نیکان به اتصاف به ارزش‌ها

یکی دیگر از سبک‌های بینش‌دهی قرآن در داستان‌ها نسبت به ارزش‌ها، بیان اتصاف به ارزش‌ها از زبان انسان‌های شایسته است؛ یعنی آنها در کلام خود به داشتن چنین ویژگی‌هایی، اقرار و افتخار می‌کنند. اعتراف نیکان به داشتن چنین ارزشی، بصیرت و بینش مخاطب را به اهمیت آن، افزون می‌نماید. به نمونه‌هایی از این سبک در ذیل اشاره می‌نمایم:

توکل: قرآن کریم از زبان نوح به این جمله اشاره می‌کند: ﴿فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ﴾ (یونس: ۷۱) و همچنین از زبان هود می‌فرماید: ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ﴾ (هود: ۵۶) و به نقل از شعیب می‌فرماید: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود: ۸۸) و سخن یعقوب به

الْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾ (کهف: ۱)؛ سپاس از آن خداوندی است که این کتاب را بر بنده خود فرو فرستاد و در آن هیچ انحراف و کژی ننهاد. کلمه «عبد» حاکی از مقام منبع رسول خدا ﷺ است و می‌رساند که آن حضرت چیزی از خود ندارد و در رسالت خود فقط یک بنده مطیع است و هرچه خدا فرماید همان را خواهد گفت (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۱۷۴).

بنابراین، در این دو آیه به جای بیان نام پیامبران، با خصوصیت «بندگی» از آنان یاد می‌کند و از این طریق، بر ارزشمندی و اهمیت این ویژگی بصیرت می‌بخشد. ایمان: در معرفی اصحاب کهف نیز از این سبک بهره برده شده و چنین تعبیر نموده است: ﴿إِذْ أَوْىءَ الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ...﴾ (کهف: ۱۰). در این آیه به جای بیان نام اصحاب کهف، وصف «فتیه» که جمع «فتی» می‌باشد، به کار برده است. در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام درباره این تعبیر چنین نقل شده است: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِرَجُلٍ مِمَّا الْفَتَى عِنْدَكُمْ فَقَالَ لَهُ الشَّابُّ فَقَالَ لَأَ الْفَتَى الْمُؤْمِنُ إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا شُيُوخًا فَسَمَّاهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِتْيَةً بِأَيْمَانِهِمْ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۹۵)؛ امام صادق علیه السلام به شخصی فرمود: «فتی» نزد شما چه معنایی دارد؟ آن شخص گفت: «فتی» در نزد ما به معنای جوان است. حضرت فرمود: اینچنین نیست که تو می‌گویی، بلکه «فتی» به معنای مؤمن است؛ به واسطه آنکه اصحاب کهف همه پیر بودند نه جوان؛ پس خدای تعالی ایشان را به واسطه ایمان «فتیه» نامید.

بنابراین، در این آیه هم با تعبیر «فتیه» که حاکی از وصف ایمان در آنان است، نقش «ایمان» را در کرامت بخشیدن افراد و ارزشمند نمودن آنان، ترسیم نموده و بر مطلوبیت آن، بینش می‌بخشد.

اطمینان به لقاء الهی: از موارد دیگری که قرآن افراد شایسته

آمرزنده است. تا باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرستد، و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نه‌های جاری در اختیاران قرار دهد. نیز از زبان حضرت هود عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل می‌کند: ﴿وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴾ (هود: ۵۲)؛ و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگردید، تا (باران) آسمان را پی‌درپی بر شما بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید! و گنهکارانه، روی (از حق) برنتابید.

بنابراین، قرآن با مطرح نمودن «استغفار» به عنوان یکی از خواسته‌های اصلی پیامبران گوناگون، بصیرت افراد را نسبت به اهمیت این امر، تقویت می‌نماید. رعایت حقوق مردم در معامله: از ارزش‌های دیگری که برخی انبیا خواستار رعایت آن از قوم خویش بودند، دادن حق کامل مردم به آنها در معامله و پرهیز از کم‌فروشی است. حضرت شعیب به قوم خود چنین می‌گوید: ﴿وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (هود: ۸۵)؛ و ای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت، تمام دهید؛ و بر اشیا (اجناس) مردم، عیب نگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین به فساد نکوشید.

بنابراین، قرآن گاهی برای بینش‌دهی به ارزش‌ها، آنها را از زبان پیامبران به قوم خویش مطرح می‌کند و از این طریق، بر مطلوبیت آنها بصیرت می‌دهد.

نتیجه‌گیری

در قرآن کریم به صورت فراوان از شیوه قصه‌گویی در جهت بینش‌دهی به ارزش‌ها استفاده شده است؛ و این مهم، به لحاظ تأثیر شگفت‌انگیز قصه است که ناشی از

فرزندانش را نیز چنین بازگو می‌کند: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾ (یوسف: ۶۷).

بنابراین، در این آیات، تخلق به ارزش «توکل» را از زبان پیامبران الهی بیان می‌کند و از این طریق، بر جایگاه آن و مطلوبیت آراستگی به آن، بینش می‌دهد. صبر جمیل: قرآن کریم، از شکیبایی حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام پس از دیدن دو مصیبت، یعنی هم‌هنگامی که به وی خبر دادند که یوسف را خورده است و هم‌هنگامی که فرزندانش بدون بنیامین از مصر بازگشتند، چنین یاد می‌کند: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾ (یوسف: ۱۸ و ۸۳)؛ یعنی صبری که بی‌تابی و شکوه‌ای به مردم نمی‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۳۳). بنابراین، قرآن کریم از طریق بیان لزوم صبر جمیل در برابر ناملايمات، از زبان پیغمبری همچون یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام، بر ارزشمندی این امر، بصیرت می‌بخشد.

۷. تجلی ارزش‌ها در انتظارات انبیا از مردم

یکی دیگر از سبک‌های بینش‌دهی قرآن به ارزش‌ها در داستان‌ها، معرفی ارزش‌ها در قالب خواسته‌های انبیا از مردم است. پیامبران الهی مردم را به انجام اموری دعوت می‌کردند. این دعوت از سوی آنان، دلالت بر مطلوبیت این امور دارد. از این رو، قرآن با نقل خواسته‌های آنها از مردم، نسبت به ارزش بودن این امور بینش می‌دهد. به نمونه‌هایی از انتظارات انبیا در ذیل اشاره می‌شود:

استغفار و توبه: از خواسته‌های دیگر پیامبران، استغفار و توبه بود. قرآن کریم از جمله چیزهایی را که حضرت نوح، مردم خویش را به آن دعوت می‌نمود، از زبان وی چنین بیان می‌نماید: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيَمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً﴾ (نوح: ۱۲-۱)؛ به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار

- ویژگی‌های خاصی همچون ملموس بودن، القای غیرمستقیم ارزش‌ها و نیز ایجاد ارتباط عمیق این شیوه با مخاطب، می‌باشد. ویژگی‌های قصه‌های قرآن را می‌توان هدف‌داری، واقعی بودن، پراکندگی و تکرار، پرهیز از بدآموزی، گزینشی بودن، جذابیت و زیبایی و بیان قانون‌مندی‌ها دانست. قرآن کریم هدف از بیان قصص را عبرت‌دهی، حصول ارزیابی و تفکر، تثبیت و دلگرمی پیامبر اکرم و مؤمنان و نیز بیان سنت‌های الهی ذکر می‌کند. با بررسی نحوه طرح ارزش‌ها در قصه‌های قرآن، سبک‌های بینش‌دهی قرآن به ارزش‌ها را چنین می‌توان تقسیم‌بندی نمود: ۱. برجسته‌سازی ارزش با ستایش از فرد متخلق به آن؛ ۲. بیان آثار و فواید ارزش‌ها؛ ۳. بیان عاقبت بی‌توجهی به ارزش‌ها؛ ۴. تجسم عینی ارزش‌ها (معرفی الگوی تمام‌نمای ارزش‌ها)؛ ۵. عنوان نمودن صفتی ارزشمند در مقام تعبیر از صالحین؛ ۶. اقرار نیکان به اتصاف به ارزش‌ها؛ ۷. تجلی ارزش‌ها در انتظارات انبیا از مردم.
- منابع**
 ابن‌منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۰۸ق، *لسان‌العرب*، بیروت، داراحیاء التراث‌العربی
 امرایی، رحیم و محمود کریمی، ۱۳۹۱، «تفسیر قصص قرآن در رویکرد علامه طباطبائی»، *معرفت*، ش ۱۷۳، ص ۳۹-۲۱.
 امینی، ابراهیم، ۱۳۷۹، *اسلام و تعلیم و تربیت*، تهران، انجمن اولیا و مربیان.
 باقری، خسرو، ۱۳۸۳، *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*، چ نهم، تهران، مدرسه.
 حسینی ژرفا، ابوالقاسم، ۱۳۷۷، *مبانی هنری قصه‌های قرآن*، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما.
 حسینی، علی‌اکبر، ۱۳۷۹، *تعلیم و تربیت اسلامی؛ مبانی، منابع و اصول*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۳۴، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
 زاغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، دارالعلم الدارالشامیه.
 رفیعی، بهروز، ۱۳۸۱، *آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ساروخانی، باقر، ۱۳۷۰، *دائرة‌المعارف علوم اجتماعی*، تهران، کیهان.
 سنگری، محمدرضا، ۱۳۸۴، «هدف‌ها و شیوه‌های داستان‌پردازی در قرآن»، *رشد (آموزش قرآن)*، ش ۸، ص ۹-۳.
 شعاری‌نژاد، علی‌اکبر، ۱۳۶۴، *فرهنگ علوم رفتاری*، تهران، امیرکبیر.
 صاحبی، علی، ۱۳۸۹، *قصه‌درمانی*، تهران، ارجمند.
 طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
 طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن*، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.
 عطازان، محمد، ۱۳۸۸، *آراء مربیان بزرگ مسلمان درباره تربیت کودک*، تهران، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی.

فرقانی، قدرت، ۱۳۷۸، «روش های قرآن برای هدایت انسان»، پیام، ش ۹۳، ص ۶۴-۴۸.

قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، قاموس قرآن، چ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

قطب، محمد، ۱۳۷۵، روش تربیتی اسلام، چ پنجم، دانشگاه شیراز، کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مرویان حسینی، محمود، ۱۳۸۴، «اهداف تربیتی در قصه های قرآن»، پژوهش های قرآنی، ش ۴۱، ص ۲۲۱-۱۹۸.

مصباح الهدی، مصطفی، ۱۳۸۸، «روش های تربیتی در داستان حضرت موسی در قرآن»، پژوهش های قرآنی، سال بیازدهم، ش ۶۰ و ۵۹، ص ۱۵۲-۱۴۰.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۷، آموزش فلسفه، چ هشتم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

معارف، مجید، ۱۳۷۸، «نگاهی به قصه، اهداف و ویژگی های آن در قرآن»، بصیرت، سال هشتم، ش ۱۹ و ۲۰، ص ۱۵۵-۱۳۱.

معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر. مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

ملبوبی، محمدتقی، ۱۳۷۸، «روش شناسی قصه در قرآن»، کتاب ماه هنر، سال دوم، ش ۱۲، ص ۲۹-۱.

مهدوی، سیدسعید، (۱۳۸۱)، قصه و نکات تربیتی آن در قرآن، قم، بوستان کتاب.

نحلاوی عبدالرحمن، ۱۴۲۹ق، التریبۃ بالقصة، دمشق، دارالفکر. نسقیب زاه، محمد، ۱۳۸۵، «قصص قرآن در آیینه واقع نمایی»، معرفت، ش ۱۰۷، ص ۷۵-۶۶.